

الزامات نظری احیای تمدن اسلامی ایرانی

مجید کافی*^۱

چکیده

در این مقاله به عنوان یک مقدمه نظری بر جنبش احیای تمدن اسلامی ایرانی تلاش می‌شود تا ملزومات تفکر احیاگری تمدن اسلامی ایرانی مورد کاوش و تحلیل قرار گیرد. برای انجام این منظور، نخست در بخش اول علل و ریشه‌های زوال تمدن اسلامی ایرانی مورد بررسی قرار می‌گیرند تا این رویکرد تاریخی انتقادی محملی برای درک شرایط کنونی و بستری برای شناختن ضعف‌ها و نقصان‌ها و در نهایت ارائه راهکارهایی برای احیاء تمدن اسلامی ایرانی باشد. پس از آن در بخش دوم با طرح دیدگاه‌های منتقدان پروژه احیاگری تمدن اسلامی ایرانی و سپس نقد آن، امکان سنجی احیای تمدن اسلامی ایرانی، انجام می‌شود. به باور نویسنده پروژه احیای تمدن اسلامی، دور از واقعیت نیست و ظرفیت‌های مادی و معنوی اسلام و ایران آن قدر مهیاست که می‌توان با بازشناسی و تقویت آنها، بار دیگر شکوه و عظمت گذشته تمدن اسلامی ایرانی را بازیافت.

واژگان کلیدی: احیای تمدن اسلامی ایرانی، تمدن اسلامی ایرانی، احیاگری، تمدن، ایران

۱. دانشجوی دکتری دانشگاه تهران

مقدمه

در جوامع مختلف اهداف بلند مدت گوناگونی وجود دارند که ممکن است مستلزم خواسته‌ها و تغییراتی شگرف در عمق روح و معنویت اجتماعی باشند. این اهداف که معمولاً با توانایی‌هایی ملی سنجیده می‌شوند، می‌توانند پایه گذار عبور از مرحله‌ای به مرحله دیگر و یا در راستای بلند پروازی‌های معقول یک ملت طرح گردند. در این بین مقوله تمدن سازی و احیای تمدن‌های کهن در قالبی نو نیز در وهله نخست مستلزم وجود تفکر و اندیشه تمدن ساز و در مراحل بعدی ملزم به اجرای طرح‌های تدوین شده می‌باشد. چرا که فکر تمدنی، اندیشه‌ای جزئی نیست و در درجه والاتری نسبت به سیاست گذاری‌های عمومی و حتی برنامه‌های توسعه و پیشرفت اقتصادی قرار دارد. از این رو سیاست گذاری‌های عمومی، برنامه‌های توسعه، پیشرفت اقتصادی، سیاست خارجی و... نیز باید در ذیل و در راستای برنامه‌های تمدنی قرار گیرند. در حال حاضر علیرغم آنکه از فرهنگ‌های کهن و درخشان سومر، مصر، عیلام، آشور، آناتولی، فینیقیه، هیتی، اورارتو، اوگاریت، اقریطس (کرت)، میسنه، مایا، آزتک، سلت، روم باستان و... جز تاریخی پر فراز و نشیب و اشیاء و اماکن باستانی چیزی باقی نمانده است، با این حال هر یک از تمدن‌های فوق نمایانگر سطح پیشرفت و تمدن مردم آن زمان محسوب می‌گردند. همچنین برخی از تمدن‌های کهن نظیر تمدن اسلامی، هندی، چینی و... همچنان به حیات خود ادامه می‌دهند که البته از پویندگی و خلاقیت و شکوه گذشته آنان خبری نیست.

در این میان تمدن اسلامی از نظر وسعت جغرافیائی امتداد زمانی و عمق و عظمت علمی و هنری در تاریخ بشری بی‌مانند بود و هیچ حوزه تمدنی دیگری نتوانسته بود تا به این حد در فراخنای جهان بشریت گسترده شود و قریب هفت قرن پابرجا بماند و آن همه تاثیرات شگرف بر تاریخ بشر بگذارد. با این وجود اما به محض شروع شدن نوزائی تمدن مغرب‌زمین و جاری شدن زرق و برق انقلاب صنعتی، گوئی چشم عقل مردم بسته شد و آن عظمت بی‌مانند را به کلی فراموش کردند. فراموشی و از خود بیگانگی ملل شرق و به ویژه مسلمین یکی از مهم‌ترین لوازم و شرایط برای بقا و توسعه تمدن مبتنی بر استعمار غرب جدید بود؛ لذا به این بیماری بی‌عاری شرقیان هر چه بیشتر دامن زدند و حتی در بستر پژوهش‌ها و فرآورده‌های علمی - فرهنگی نیز بر عظمت و اعتلای بی‌مانند مسلمانان در تاریخ تمدن بشری، غبار فراموشی و غفلت نشانند.

اما با وقوع انقلاب اسلامی ایران و بنیان‌گذاری پایگاه تمدن اسلامی توسط حضرت امام خمینی (ره) در کشوری ریشه‌دار و پابرجا چون ایران، آن غفلت تاریخی را زیر سؤال برد تا اکنون بار دیگر تمدن اسلامی جوانه زده و در حال تناورشدن باشد. در واقع نقطه عطف گفتمان احیای تمدن اسلامی و هویت‌یابی نوین اسلامی در عصر مدرن وقوع انقلاب اسلامی بود که رخ دادن آن را می‌توان عینیت یافتن مرحله نخست احیای تمدن ایرانی اسلامی دانست. در این مرحله نظام‌سازی انجام گرفته و زمینه برای تحقق مرحله بعدی یعنی تمدن‌سازی فراهم شده است. در حقیقت افق دید حضرت امام (ره) در برپایی و طراحی انقلاب اسلامی، احیاء مولفه‌های تمدن‌ساز بر اساس مبانی دینی و مداوای بحران هویت جامعه ایرانی، با ساخت تمدن اسلامی - ایرانی بود.

کشوری که میراث‌دار بزرگترین انقلاب اسلامی است امروز از پس سه دهه خود را در جایگاهی می‌بیند که بنیانهای تمدن نوین ایرانی اسلامی را بسازد و شاهد رشد و بالندگی آن باشد. علاوه بر این که ما به حکم مسلمان و ایرانی بودن به تبع در پی بازیابی تمدن پرافتخار ایرانی اسلامی خویش هستیم در این راستا بار وظیفه دیگری را نیز به دوش می‌کشیم. به عنوان منادیان تمدن اسلامی برای این که بتوانیم جایگاه اسلام را معرفی کنیم و نقشی را که در رهایی بشریت و خدمت به انسان و تعالی او دارد را به جهان امروز نشان دهیم، باید با بازشناسی سابقه تمدنی اسلام و مسلمانان، زمینه را برای احیای تمدن ایرانی اسلامی فراهم کرد. این چنین درکی از دوره تاریخی‌ای که در آن به سر می‌بریم و چالش اساسی‌ای که کشور با آن روبروست خود گویای اهمیت نقش‌آفرینی اندیشمندان ایرانی متعهد به سرنوشت کشور در راستای فراهم کردن بستر نظری و گفتمان‌سازی جنبش احیای تمدن اسلامی ایرانی است. تمدن ایرانی اسلامی طبعاً یک واژه صرف نیست و یک واقعیت است که باید با روح زمانه مطابقت داشته باشد و به همین دلیل جامعه دانشوران ایرانی باید با بهره‌گیری از آموزه‌های دین و تجربیات و داشته‌های علمی، در حوزه‌های سخت‌افزاری و نرم‌افزاری وارد شده و جنبش احیای تمدن شکوهمند اسلامی ایرانی را به راه بیندازند. با درک این ضرورت، مقاله حاضر تلاش می‌کند تا با برداشتن گامی در این مسیر، به بررسی پیش‌زمینه‌ها و ملزومات تفکر احیاگری تمدن ایرانی اسلامی بپردازد. این کار طی دو مبحث انجام خواهد شد؛ نخست در بخش اول علل و ریشه‌های زوال تمدن ایرانی اسلامی مورد بررسی قرار گرفته و پس از آن در بخش دوم، امکان‌سنجی احیای تمدن ایرانی اسلامی، انجام خواهد شد.

۳

دو فصلنامه علمی-ترویجی

مطالعات

بیداری اسلامی

الزامات نظری احیای تمدن اسلامی ایرانی

مچند
کافی

علل و ریشه‌های افول تمدن ایرانی اسلامی

ایجاد و اعتلای تمدن همانند دیگر پدیده‌های اجتماعی، تابع یک سری عوامل و شرایطی خاص می‌باشد که فقدان آنها می‌تواند رکود و انحطاط تمدن را در پی داشته باشد. در مورد دلایل انحطاط تمدن‌ها برخی از متفکران فلسفه تاریخ به وجود اشتراکات و برخی دیگر به وجود افتراقات در میان تمدن‌های مختلف نظر دارند و هر یک از منظر و دریچه‌ای خاص به این مقوله می‌پردازند. اگر چه برخی از متفکران عواملی نظیر محیط جغرافیایی، هجوم بیگانگان، پذیرش دین جدید و... را در رشد و شکوفایی تمدن‌ها و زوال آنها موثر می‌دانند، با این حال نمی‌توان به ضرس قاطع بر روی عوامل و عناصر مشخصی تاکید کرد. به عنوان نمونه می‌توان علیرغم وجود اشتراکات فراوان در فرهنگ‌ها و تمدن‌های گوناگون در محیط‌های جغرافیایی مشابه، به تفاوت‌های فاحش میان آنها نیز اشاره نمود. همانند تفاوتی که میان فرهنگ و شیوه زندگی بومیان آمریکای شمالی و تمدن کنونی این سرزمین دیده می‌شود.

در مورد هجوم نیروهای بیگانه به عنوان یکی از عوامل افول تمدن‌ها نیز علیرغم وجود مستندات فراوان تاریخی در باب تایید این مطلب، باید اذعان داشت که تمام تمدن‌ها به دلیل هجوم بیگانگان از میان نرفته‌اند. حتی در برخی موارد هجوم خارجی به عنوان عامل تمدن ساز نیز به حساب آمده است. به عنوان نمونه می‌توان به پیشرفت‌های صنعتی آلمان و ژاپن پس از شکست در جنگ جهانی دوم اشاره نمود. در مورد تحمیل یا پذیرفتن کیش جدید نیز دلیل متقنی در دست نیست که لزوماً به انحطاط و زوال فرهنگی بینجامد. در این مورد نیز تاریخ نشان داده است که تغییر کیش و آئین اغلب موجب تحرکاتی تازه می‌گردد و از آن جمله می‌توان به اسلام آوردن اعراب بت پرست، بودائی شدن سکا‌های ختن، یهودی شدن ترکان خزر و مسیحی شدن ارمنه اشاره نمود. (سنایی، ۱۳۸۹: ص ۱۱)

به هر روی با توجه به دلایل گوناگونی که اندیشمندان فلسفه تاریخ در مورد ظهور و افول تمدن‌ها اشاره می‌کنند و افتراق نظری که در این ارتباط وجود دارد، اکثر آنها در این مسئله که هیچ تمدنی پیوسته در اوج بالندگی نمی‌ماند، اتفاق نظر دارند. به نحوی که به اعتقاد اکثر جامعه‌شناسان، تمدن‌ها نیز مانند همه موجودات زنده، عمری محدود دارند که طی آن از دوران جوانی که با شور و نیروئی خروشنده قرین است، به دوران میان سالی و شکفتگی می‌رسند و سرانجام به تدریج راه انحطاط می‌پیمایند و جای خویش را به تمدنی تازه می‌سپارند و سپس خود عموماً به صورت پیرو و تابعی از تمدن تازه در می‌آیند و یا در آن مستحیل می‌شوند.

برای شناسایی یک پدیده، علائم ویژه‌ای وجود دارد. فرهنگ و تمدن منحط نیز به عنوان یک پدیده، نشانه‌هایی دارد که جهت آگاهی از وضعیّت آن جامعه، می‌توان به آسانی به وسیله آن علائم، چنین جامعه‌ای را شناسایی نمود. بعضی از این نشانه‌ها از دیدگاه قرآن عبارتند از عصیان و نافرمانی از دستورات الهی؛ تکبر و خودبرتربینی و کوچک شمردن دیگران؛ توجه به امتیازات مادی به جای امتیازات علمی و معنوی؛ نسبت دادن گناه خود به دیگران؛ اغوا و فریب و گمراه ساختن مردم؛ افترا به خدا برای پیشبرد مقاصد شیطانی؛ ریاکاری و پوشیدن لباس خیرخواهی. (قانع، ۱۳۷۹: ۶۴)

۵

دو فصلنامه علمی-ترویجی

مطالعات

بیداری اسلامی

در تحلیل قرآنی از علل و عوامل انقراض فرهنگ‌ها و تمدن‌ها، عواملی چون فرهنگ اشرافیت (انبیاء، آیات ۱ تا ۳۱؛ قصص، آیه ۵۸)، اسراف‌گری و اطاعت از مسرفان (شعراء، آیات ۱۴۱ و ۱۴۶-۱۴۹ و ۱۵۱ و ۱۵۸)، استکبارورزی قدرتمندان و دولتمردان (اعراف، آیات ۷۳ تا ۷۶)، افساد و اطاعت از مفسدان (حجر، آیات ۸۱ تا ۸۴؛ شعراء، آیات ۱۴۱ تا ۱۵۸)، شرک و کفر (غافر، آیات ۸۲ تا ۸۴)، طغیان (فجر، آیات ۶ تا ۱۳)، ظلم و ستم (انبیاء، آیات ۱ تا ۱۳)؛ خشونت (شعراء، آیات ۱۲۳ تا ۱۳۹)، گناه (انعام، آیه ۶) کفران نعمت و استفاده نادرست از نعمت‌های الهی (سباء، آیات ۱۵ تا ۱۷) بیان شده است. این عوامل همه اموری است که ارتباط مستقیمی با تعلیم و تربیت انسانی دارد و در حقیقت این منابع انسانی در تمدن‌های بشری است که عامل فراز و فرود تمدنی به شمار می‌رود.

سرزمین ایران که از دیرباز نقطه تماس و ارتباط تمدن‌ها و مهم‌تر از آن شاه راه اقتصادی شرق و غرب محسوب می‌شود، جایگاه مهمی در میان تمدن‌های کهن و پر آوازه دارد. ایران تا کنون در برپایی و شکوه دو تمدن ایرانی (پیش از اسلام) و تمدن اسلامی در سده‌های میانه دخیل بوده است. در تمدن باستان که امپراطوری ایران بر نیمی از جهان سیطره داشت، عنصر خرد ورزی و آئین زرتشت و همچنین تسامح و تساهل بر آمده از آن، نقش مهمی در شکوفایی و گسترده‌گی تمدن ایرانی ایفا نمود. به نحوی که پیشرفت‌های جامعه مدنی و حرکت ایرانیان بسوی توسعه اقتصادی، اجتماعی و سیاسی موجب درخشش ایران به عنوان یک قدرت درجه اول در دنیای باستان شد. در این بین تسخیر ایران بوسیله اعراب، پیشرفت علوم و فن‌آوری و حرکت‌های فرهنگی را متوقف ساخت، اما ناگهان ایرانیان با شتابی حیرت‌آور سرآمد دانشمندان کشورهای اسلامی شدند. بدین ترتیب در تمدن اسلامی سده‌های میانه نیز آئین اسلام به همراه خرد ورزی و علم‌اندوزی مسلمانان به خصوص ایرانیان، سهم به‌سزایی در شکوفایی و گسترش آن داشت و نام‌آورانی نظیر ابوالقاسم فردوسی، ابونصر فارابی، خواجه نظام‌الملک، امام محمد غزالی، ابن‌سینا،

ابوریحان بیرونی، خواجه نصیر الدین طوسی و... را به تاریخ اسلام و ایران تحویل داد. به نحوی که اگر بگوئیم دانشمندان ایرانی دوره اسلامی موجب پدید آمدن تمدن علمی و فنی جهان شده‌اند، سخنی به گزاف نگفته‌ایم؛ زیرا آنان راه را برای دانشمندان غربی هموار کردند.

با این حال تمدن عظیم اسلامی که مرکز ثقل آن سرزمین ایران و علمای ایرانی بودند، دچار امتناع اندیشه و فقدان رشد علم شدند. امتناع اندیشه و فقدان رشد علم نیز به نوبه خود موجب بوجود آمدن ارزش‌های سنتی و فرهنگ نازا گردیدند. بدین ترتیب تمدن با شکوهی که زمینه گسترش علم و تفوق آئین اسلام را پدید آورده بود، رو به زوال و انحطاط رفت. این زوال و انحطاط در شرایطی صورت می‌گرفت که تمدن غربی با دوران رنسانس و روشنگری، روحی تازه در کالبد فرسوده خویش یافت و پیشقراول علم در جهان شد. در این زمان هر چه مسلمانان از اوج شکوه تمدن خویش دورتر می‌شدند، تفوق غربی‌ها نیز بر آنها فزونی می‌یافت و این امر در نهایت منجر به اجرای سیاست‌های استعمار گرایانه در بلاد اسلامی شد. (سنایی، ۱۳۸۹: ص ۱۷)

عوامل و پیش‌زمینه‌های رکود و انحطاط تمدن اسلامی را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد: الف) عوامل درونی: بررسی عواملی مانند استبداد حکام، جهالت و بیخبری توده مسلمان و عقب ماندگی آنها از کاروان علم و تمدن، نفوذ عقاید خرافی در اندیشه مسلمانان و فاصله گرفتن آنها از اسلام نخستین، اختلافات مذهبی و تفسیر نادرست برخی از مفاهیم اسلامی (مطهری، ۱۳۶۹: ۳۷۷) از جمله عوامل درونی انحطاط تمدن اسلامی اند. ب) عوامل بیرونی: حملات ویرانگر تاریخی، نفوذ استعمار غربی و فعالیت‌های تخریبی دشمنان اسلام، مهم‌ترین عامل بیرونی تهدید کننده فرهنگ و تمدن اسلامی است که اغلب به صورت تهاجم نظامی، سیاسی و فرهنگی بروز می‌یابد. (صواف، ۱۳۷۲: ۲۶۹)

اکثر محققان نقش عوامل بیرونی را در انحطاط تمدن اسلامی پررنگ دیده‌اند. به قول ویل دورانت، هیچ یک از تمدن‌های تاریخ همچون تمدن اسلام، دچار ویرانی ناگهانی نشده است. مثلاً فتح روم توسط بربرها به تدریج و در دو قرن صورت گرفت و در فاصله هر حمله تا حمله بعدی، قسمت متصرفه این امکان را داشت که تجدید قوایی بکند و فاتحان ژرمنی در دل نسبت به دولت محتضری که به ویرانی آن کمک کرده بودند، احترام می‌گذاشتند و احیاناً بعضی از آنان برای حفظ آن، کوشش می‌کردند. ولی تاخت و تاز مغولان فقط چهل سال بود. نیامده بودند که فتح کنند و بمانند، بلکه می‌خواستند بکشند و غارت کنند و حاصل را به مغولستان ببرند. وقتی موج خونین مغول باز پس رفت، آنچه بر جای ماند عبارت بود از:

اقتصادی به شدت آشفته، قنات‌هایی ویران یا کور، مدرسه‌ها و کتاب‌خانه‌هایی سوخته، دولت‌هایی چنان فقیر و ضعیف و از هم گسیخته که قدرت اداره کشور را نداشتند و نفوسی که به نیم تقلیل یافته و روحیه باخته بودند. اما پیش از حمله خارجی، لذت‌طلبی «اپیکوری»، خستگی جسمی و روحی، بزدلی و بی‌لیاقتی جنگی، فرقه‌گرایی و جهل مذهبی، فساد، و هرج و مرج سیاسی، دولت را به اضمحلال کشانیده بود. این عوامل و نه تغییر اقلیم بود که فقر و فلاکت و ویرانی را جایگزین رهبری جهانی آسیای باختری کرد و ده‌ها شهر آباد و معتبر بین‌النهرین و ایران و قفقاز و ماوراءالنهر را به فقر و بیماری و عقب‌ماندگی کنونی دچار ساخت. (دورانت، ۱۳۷۸: ۴۳۲)

مغولان به گونه‌ای کشتار کردند که در این کشتار عمومی، هزاران دانشور، عالم و شاعر تلف شدند، کتابخانه‌ها و گنجینه‌هایی که طی قرن‌ها فراهم آمده بود در یک هفته ویران یا غارت شد، صدها هزار جلد کتاب سوخت. حمله مغولان به سرزمین‌های اسلامی، به ویژه ایران از سال ۱۲۱۹-۱۲۵۸م (یعنی تقریباً ۶۱۶-۶۵۶ هـ.ق) در قرن هفتم بود. کمی پیش از آن، جنگ‌های صلیبی به اوج خود رسیده بود. این جنگ‌ها که از سال ۱۰۹۵-۱۲۹۱م (قریب ۴۹۲-۶۸۸ هـ.ق) به طول انجامید، عامل مهم دیگری در تضعیف تمدن اسلامی و افول آن بود. گوستاو لوبون می‌نویسد: هر صفحه‌ای از کتاب مورخان نصارای آن زمان را ورق بزنیم، دلیل‌های روشنی بر وحشی‌گری قشون صلیبی در برابر مسلمین به چشم می‌خورد. (لوبون، ۱۳۵۸: ۴۰۳)

از سوی دیگر، حاکمان عباسی خود گرفتار هوا و هوس بودند و بسته دام قدرت و ثروت و لذت و بنابراین توان کمتری برای حفاظت از ثغور جغرافیایی و فکری و علمی جهان اسلام داشتند. علاوه بر این، به خاطر ماهیت قدرت موجود در دست ناصالحان، اینان مدافع و مروّج و حامی فرقه‌های منحرف اسلامی از قبیل «اشاعره» و «اهل حدیث» ضد عقل و نیز عقلانیت بودند. معلوم است که در چنین شرایطی، زخم خوردگان خیبر و خندق از این فرصت فراهم آمده کمال سوء استفاده را خواهند کرد. در هر صورت، به تعبیر جرجی زیدان در اواخر قرن ششم، ممالک اسلامی یکی به خاطر جنگ‌های داخلی سرداران و دیگر فساد دستگاه خلافت عباسی، به نهایت ناتوانی دچار شد و دشمنان اسلام که متوجه این ضعف و ناتوانی و هرج و مرج داخلی شده بودند، فرصت را غنیمت شمردند و از شرق و غرب و شمال، به کشورهای اسلامی حمله کردند؛ از غرب صلیبی‌ها، از شمال گرجی‌ها، و از شرق قوم تاتار. مغولان به سرکردگی چنگیز، با تمام سپاهیان خویش به ممالک اسلامی حمله کردند. ابتدا ترکستان را زیر و رو کردند و از آنجا به طرف دیگر، تا به هر شهر و آبادی که می‌رسیدند، مردم آن را می‌کشتند، شهر را ویران

۷

«فصلنامه علمی-تربیتی

مطالعات

بیداری اسلامی

الزّامات نظری احیای تمدن اسلامی ایرانی

مجدد کافئ

و خرابه می کردند و به شهر دیگری می تاختند. جرجی زیدان معتقد است: کشتار و غارتگری چنگیز و سپاهیانش طوری بوده که در تاریخ بشریت سابقه نداشته است. (زیدان، ۱۳۸۲: ۸۵۷) پس از چنگیزخان (تموچین)، هلاکو و پس از آن تیمور لنگ به غارت و ویرانی ادامه دادند. تیمور لنگ طی هشت سال، خراسان و گرگان و مازندران و سیستان و افغانستان و فارس و آذربایجان و کردستان را تسخیر کرد و از آنجا به بغداد رفت و تا آنکارا و حتی تا مرز شام پیشروی کرد. در سال ۱۰۵۹م، ترکمانان بدکیش ۱۰۴۰۰ جلد کتاب خطی یکی از کتابخانه‌های معتزله و شیعه را در شهر «شاپور» فارس به آتش کشیدند. سرانجام، در سال ۱۲۵۴م پس از تسخیر بغداد، به گفته ابن بطوطه، قوم خونخوار مغول ۲۴ هزار تن از روشن فکران را از دم تیغ گذرانیدند و از کتابخانه‌ها، توده‌های عظیم کتاب‌های خطی را بیرون کشیدند و به دجله افکندند و آن قدر این کار را تکرار کردند که از کثرت کتاب، در رودخانه سدّی ایجاد شد. سرانجام، مغولان از بیم طغیان آب، بقیه کتاب‌ها را آتش زدند. (مظاهری، ۱۳۷۸: ۲۳۸)

به دنبال جنگ‌های صلیبی اروپاییان، که اکنون به علل سودجویانه به سوی هدف مقدّس تحریک شده بودند و برای شرکت در جنگ‌های صلیبی، به بنادر هجوم می آوردند تا خود را به آن طرف دریای مدیترانه به کشورهای اسلامی برسانند، شهر «پیزا» (ایتالیا) نیز از این موقعیت استفاده کرد و مصمّم وارد کار حمل و نقل دریایی شد و بزرگ‌ترین استفاده را در طول تاریخ خود به دست آورد. جنگ جویان صلیبی ترتیب کارهای تجاری بین شرق و غرب را می دادند و به استعمار محل‌های تجاری بندری آن حوالی می پرداختند و کاروان سراهای خود را که ساختن آن را از مسلمانان اقتباس کرده بودند، در سراسر سواحل مدیترانه (بحرالایض) از قسطنطنیه تا صور و اسکندریه و نیز تا «بجایه» و «سیتة» بنا کردند. به تدریج، ثروت به غرب سرازیر شد. پس از سال ۱۱۵۰م، همین که ثروت و فراغ بال افزایش یافت و به تدریج، جریان ترجمه کتاب‌ها از جهان اسلامی آغاز شد، ذهن اروپای باختری از آن خواب دیرینه بیدار شد و در مقابل، مسلمانان به تدریج در آستانه یک خواب تاریخی قرار گرفتند. کتابخانه‌ها توسط دشمنان خارجی متجاوز سوخته شدند، دانشمندان هلاک گردیدند، مدارس ویران گشتند، ثروت‌ها به غارت رفت و آنچه باقی ماند ویرانی بود و فقر و جنگ‌های داخلی و بی کفایتی حاکمان.

انحطاط مسلمانان علاوه بر عوامل خارجی، عوامل داخلی متعددی نیز داشت. عوامل داخلی تقریباً در همه موارد، به ورشکستگی معنوی، اخلاقی و روحی خود مسلمانان ارتباط می یافت. بی کفایتی امرای مسلمان و جهل عظیم توده‌ها به دسایس دشمنان و ملل استعمارگر کمک می کرد. این خواب آلودگی

مسلمانان موجب شد غربی‌ها به آسانی دستاوردهای تمدن اسلامی را به نفع خود مصادره کنند و با کمال ناجوانمردی، نقش مسلمانان را عمدتاً به فراموشی بسپارند و یا حتی آن را وارونه جلوه دهند. یکی از موارد انحراف فکری مسلمین انحراف در اعتقاد به قضا و قدر حتمی و سرنوشت محتوم است.

۹

دو فصلنامه علمی-ترویجی

مطالعات

بیداری اسلامی

یکی از مسائل و آموزه‌های بیشتر ادیان به ویژه اسلامی اعتقاد به قضا و قدر الهی است. به این معنا که هیچ حادثه‌ای از جمله افعال اختیاری انسان بدون علم و قدرت و اراده الهی تحقق پیدا نمی‌کند. این مسأله اگر به نحو درست آموزش داده و فهمیده شود، نه تنها عامل رکود بلکه عامل انقلاب و جهش در پیشرفت فرهنگ و تمدن و تعالی روحی انسان خواهد بود. چنانکه در صدر اسلام مسلمین بدون شبهه جبر، این مسأله را فهمیده‌اند و اراده‌ای وصف ناپذیر پیدا کردند. برعکس اگر این مسأله برای کسی درست آموزش و فهم نشود و مستلزم اعتقاد به جبر در افعال اختیاری انسان گردد، باعث سکوت انسان در برابر ستم و رضایت و تسلیم در برابر حاکمان جور و تسلیم در برابر همه عوامل انحطاط می‌گردد به نحوی که از مسؤولیت خطیر امر به معروف و نهی از منکر شانه خالی کرده و راه تسلط اشرار را بر جامعه مهیا می‌سازد. (قانع، ۱۳۷۹: ۱۲۹)

نکته دیگر انحراف در اعتقاد به حیات پس از مرگ است. همان‌گونه که دنیا و آخرت قابل تفکیک از یکدیگر نیستند، اولیای الهی چنان زندگی می‌کردند که هیچ کدام از دنیا و آخرت بدون دیگری برای آنان معنا نداشت. اولیای راستین دین به جهت تأسی به آیات کتاب الهی به راحتی بین دنیا و آخرت جمع می‌کردند. چنان که قرآن می‌فرماید «به وسیله آنچه [از علم و عمل و روح و جسم و استعدادها] فراوان انفسی و آفاقی که [خدا به تو داده است، خانه آخرت را تأمین کن و بهره خود را از دنیا نیز فراموش نکن». اگر کسی ارتباط و تناسب دنیا و آخرت را نفهمد و دنیا و آخرت را قابل جمع نداند، برای اینکه یکی از دو طرف را انتخاب کند، به جهت ترس از حوادث آینده و آخرت، آخرت را انتخاب کرده و کار دنیا را تعطیل کرده و از امارت و عمارت در دنیا امتناع می‌ورزد و به زهد خشک و بی مغز می‌پردازد. در واقع توجه به آخرت و زهد نسبت به دنیا به جهت «رنج خود و راحتی دیگران، ابراز همدردی با دیگران، آزادگی و حس مبارزه با تجمل و...» می‌باشد. (قربانی، ۱۳۷۰: ۲۹۶) از دیگر موارد آموزه‌های دینی که بعضی از مسلمین به انحراف فکری و عقیدتی درباره آنها مبتلا شده‌اند می‌توان به این موارد اشاره کرد: انحراف در فهم تقیه، انحراف در فهم شفاعت، انحراف در فهم انتظار فرج، انحراف در فهم صبر، توکل، تسلیم و رضا.

از دیگر عوامل انحطاط فرهنگ و تمدن اسلامی، بنیان‌گذاری فرقه و تفرقه است که از زمان بعثت پیامبر و علنی شدن دعوت او (توسط آنان که بنا به مصلحت‌های شخصی و سیاسی و فرقه‌ای و دنیوی به ظاهر ایمان آورده‌اند) شروع شد و پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) خود را آشکار نموده است، به نحوی که تاکنون در میان تشیع و تسنن، صدها فرقه و تفرقه دیگر شکل گرفته و به نظر می‌رسد تا روزگار نامعلومی این فاجعه ادامه یابد. مسأله فرقه و تفرقه به جایی رسید که پس از رحلت پیامبر تاکنون، به جای اینکه مسلمین درصدد حل مشکلات همه جانبه جهان اسلام و ترقی روحی و دنیوی خویش باشند، به کینه توزی و دشمنی و انتقام و تسویه حساب پرداخته‌اند و اکنون هم فرقه و تفرقه بی اساس و بی جهت، جزو عوامل اصلی انحطاط فرهنگ و تمدن اسلامی است. این عامل اگرچه خود نیز معلول عوامل نفسانی مسلمین و اتباع هوای و طول امل است لیکن منشأ تحقق دهها عامل انحطاط دیگر شده است. (صواف، ۱۳۷۲: ۱۷۰)

از دیگر عوامل، رهبری‌های غلط و رهبران نالایق جوامع اسلامی است. جهان اسلام غالباً از مصیبت رهبران و رهبری‌های نالایق رنج برده و همین امر باعث ضعف برنامه ریزی مسلمین و پوسیدگی داخلی گردید تا جایی که دائماً در معرض چشم طمع و جسارت دشمنان اسلام شد و آنها را به برنامه ریزی فرهنگی، سیاسی، نظامی، اقتصادی و... علیه مسلمین تحریک نموده است. در هر دوره از دوران خلافت‌ها و سلطنت‌هایی که براساس بینش درست اسلام نبوده، ردپای چنین گرفتاری در میان مسلمین انکارناپذیر است. (زیدان، ۱۳۸۲: ۳۳۳)

عامل درونی دیگر انحطاط جامعه اسلامی، گرایش و اقدام به تجمل و خوشگذرانی است. انسان به مقتضای طبع اولیه خویش طالب آسایش و راحتی است. طبع انسان‌ها از راحتی‌ها و زیبایی‌ها و خوشی‌ها لذت می‌برد و با دیدن آنها در دنیای فریبا به راحتی تسلیم آن‌ها شده و خال و خط زیبای دنیا او را به استفاده حداکثر از نعمت‌ها و لذت‌ها وادار می‌سازد. البته دنیا به خودی خود مهبط و منزل اولیای الهی و وحی حق تعالی است و از این جهت تفاوتی با آخرت ندارد، ولی آنچه مذموم است دنیا دوستی به محوریت خودخواهی و دلبستگی به مظاهر فریبنده دنیاست که انسان را از مسئولیت فردی و اجتماعی، دنیوی و اخروی محروم می‌سازد و در نهایت به تن آسانی و سلب فعالیت می‌کشاند.

به هر روی در حال حاضر ایران در یک موقعیت تاریخی منحصر به فرد قرار دارد و در شرایطی که به عنوان یک کشور در حال توسعه با مسائل و چالش‌های متعدد دوران انتقال نظیر تهدیدهای خارجی و معضلات اقتصادی مواجه است، باید به بازسازی خود و پی‌گیری ایده احیای تمدن اسلامی ایرانی پردازد.

در واقع همانطور که در سند چشم انداز کشور نیز ذکر شده است، ایران آینده باید توسعه یافته باشد و با گذر از موقعیت کنونی (در حال توسعه)، متناسب با مقتضیات فرهنگی، جغرافیایی و تاریخی، متکی بر اصول اخلاقی و ارزش‌های اسلامی، ملی، انقلابی، مردم‌سالاری دینی، عدالت اجتماعی، همراه با پاسداری از آرمان‌های مشروع، حفظ کرامت و حقوق انسان‌ها و بهره‌مندی از امنیت اجتماعی و قضائی، به الگوی بی بدیل جهان اسلام بدل شود.

۱۱

دو فصلنامه علمی-ترویجی

مطالعات

بیداری اسلامی

امکان سنجی احیای تمدن ایرانی اسلامی

مفهوم تمدن ناظر بر زندگی جمعی و اجتماعی انسان‌ها و تعاون و همکاری ایشان در هر چه بهتر ساختن این زندگی جمعی است، ساختن یک زندگی مرفعی‌تر و پرآسایش‌تر. برخی دیگر تمدن را «گذر از یک زندگی جمعی عادی، معمولی و بسیط به یک شرایط اجتماعی رشد و توسعه یافته در زمینه‌های مختلف اخلاقی، ذهنی، هنری، فنی و...» دانسته‌اند. به این ترتیب مشخص می‌شود که تمدن از اراده انسان برای هر چه بهتر ساختن زندگی اجتماعی خویش برمی‌خیزد و با اجرایی و عملیاتی شدن این اراده است که انسان با دخل و تصرف مثبت و رو به رشد در زندگی جمعی خود به ساختن و شکل‌دهی به تمدن مبادرت می‌ورزد. ورود آگاهانه انسان به زندگی جمعی خویش و خلق آثار اخلاقی، هنری، فنی و... به صورت پیوسته و با هدف ایجاد تغییرات مداوم مثبت و رو به تکامل در این زندگی جمعی به تمدن‌سازی منجر می‌شود. همین‌طور گفته‌اند که تمدن «مجموعه پدیده‌های اجتماعی، نظیر پدیده‌های دینی، اخلاقی، علمی، فنی، زیباشناسی، هنری و...، در یک جامعه بزرگ رشد یافته و مرفعی» است.

از آنچه گفته شد می‌توان چنین استنباط کرد که تمدن هم ساخته می‌شود و هم آن را می‌سازند، به عبارت دیگر شکل‌گیری یک تمدن و سربرآوردن آن هم به فاعل‌های با اراده و هدفمند نیازمند است و هم به زمانی طولانی و روندی تدریجی. به دیگر سخن می‌توان گفت که تمدن و ساخته شدن آن به همان اندازه که می‌تواند یک پروسه محسوب شود. یک پروژه نیز می‌باشد. (آدمی و خرمشاد، ۱۳۸۷: ۱۳) مسئله امکان‌بازسازی یک تمدن اضمحلال‌یافته به‌ویژه در جهان معاصر که جهانی شدن، برخورد و گفت‌وگوی تمدن‌ها در خط مشی جهانی نقش برجسته‌ای ایفا می‌کند، امر بسیار مهمی است. پاسخ به این پرسش که آیا این بازسازی امکان‌پذیر است یا خیر، بسته به اینکه منظور ما از تمدن، اضمحلال، احیا و حتی بازسازی چیست، متفاوت خواهد بود.

متفکران و رهبران مسلمان، پس از مواجهه با غرب و مشاهده پیشرفت آن، کوشیدند اسلام و روش زندگی مسلمانان را اصلاح کنند. نکته مهم آن است که از قرن نوزدهم میلادی به بعد، همه مسلمانان به انحطاط تمدن اسلامی و ضرورت اصلاحات اعتراف کردند؛ اما همواره از نتیجه‌گیری‌های ضروری برخاسته از حقایق مشاهده‌شده پرهیز می‌کردند. واقعیت آن است که مسایل و پرسشهای متعدد در خصوص امکان‌پذیری احیای یک تمدن اسلامی، می‌تواند بحث امتناع را پیش بیاورد. یک رویکرد در بحث امتناع، ناشی از دلایلی است که اصل موضوعیت مفهوم تمدن برای جامعه‌های اسلامی را منتفی می‌سازد. نگاه ما به سمت آینده است، در حالی که مفهوم تمدن مفهومی پسینی است، یعنی تمدنی شکل می‌گیرد و بعد می‌گوئیم آن تمدن شکل گرفته است. این گونه نیست که ما اراده کنیم چیزی به نام تمدن بسازیم. بلکه تنها بعد از اینکه تمدن ساخته شد می‌توان از آن صحبت به میان آورد. به طور کلی می‌توان گفت درباره گذشته تمدن اسلامی، اثرگذاری و شکوه آن، بحثهایی غنی واقفان کننده وجود دارد؛ اما مشکل اصلی تمدن اسلامی در گذشته واقعی و قابل اثبات آن نیست، بلکه اصولاً امکان تصور آن در زمانه کنونی است. (ولایتی، ۱۳۸۲: ۱۹۰)

استدلال باورمندان به این اندیشه، این است که مفهوم تمدن مفهومی فراملی است، به همین شکل تمدن اسلامی شامل ده‌ها کشور می‌شود. در این جا می‌توان از مفاهیمی مانند توسعه که مفهومی ملی است، سخن به میان آورد. مفهوم تمدن مربوط به گذشته می‌باشد، یعنی می‌توان درباره تمدن‌های گذشته به صحبت پرداخت، امروزه دیگر بحث تمدن‌سازی به سختی معنا دارد، زیرا مباحث متعددی مانند جهانی شدن، فناوری اطلاعات و دموکراسی همه چیز را پوشش داده است. امروزه، غرب و دنیای مسیحیت، در تلاش است تا مفهوم لیبرال دموکراسی خود را به یک پارادایم جهانی تبدیل کند. لذا ما باید یک چیز جهانی ارائه کنیم که در تقابل یا رقابت با لیبرال دموکراسی باشد و اگر نتوانیم به ناچار در ذیل آن قرار خواهیم گرفت. اگر در ذیل آن قرار بگیریم در این صورت، بخشی از تمدن غربی خواهیم شد. اگر هم بخواهیم چیز جداگانه‌ای ارائه دهیم، باید تفکر جدید یا نوع نگاه جدیدی عرضه بداریم اما تمدن جدیدی نمی‌توانیم بسازیم، ضمن اینکه اگر هم بخواهیم نگاه جدیدی ارائه بدهیم، نباید با همین ابزارهایی که تمدن غرب ساخته است کار کنیم، زیرا باز با همان مشکل برخورد خواهیم کرد. بنابراین، ما فقط از ارائه نوعی جهان بینی جدید و نه از یک تمدن جدید می‌توانیم صحبت کنیم.

از سوی دیگر به عقیده امتناع گرایان، چیزی تحت عنوان کلیت تمدن اسلامی وجود نداشته است، بلکه در قلمرو اسلام، تمدن‌های متعدد وجود داشته است. حتی می‌توان گفت تمدن‌های اسلامی عمدتاً در مقاطعی و در مناطقی شکل گرفتند که از مبدأ وحی یعنی سرزمین عربستان دور بوده‌اند و حتی گاه با فرهنگ و تمدن اعراب به چالش‌های فکری و ذهنی پرداختند. اسلام در قرون اول و دوم هجری تا آسیای مرکزی و کناره‌های شبه قاره گسترش یافت. بعد از قرن دوم، تمدن‌ها در جهان اسلام شکل گرفتند، اما عرصه هیچ کدام در مرکز جهان اسلام یعنی مبدأ وحی قرار نداشت بلکه در حاشیه بود (ایران، آسیای مرکزی، گورکانیان، اندلس، آسیای صغیر...). اگر اسلام را به عنوان یک فرهنگ، در نظر بگیریم که به ارائه شالوده‌ای برای روش زندگی انسان و یک نظام ارزشی مبنی بر وحی پرداخته است، در این صورت، اسلام هم فرهنگ است و هم فراتر از فرهنگ و در آن صورت است که می‌تواند زیربنای یک تمدن باشد، اما خود تمدن نیست. اگر بگوئیم اسلام عین تمدن است، باید به این نکته توجه داشته باشیم که تمدن‌ها، افول و اوج دارند و پدیده‌ای این جهانی می‌باشند، ولی اسلام پدیده‌ای فراتاریخی است. با توجه به آنچه که بیان شد تصورات کلان ایدئولوژیکی در خصوص تمدن اسلامی در زمانه کنونی ما از جهات بسیاری بعید به نظر می‌رسد. (آدمی و خرمشاد، ۱۳۸۷: ۱۳)

با این حال، این واقعیت متناظر هم وجود دارد و بسیاری از پژوهشگران و نویسندگان نیز بر آن تأکید دارند که با توجه به گسترش بیداری سیاسی، اطلاع‌رسانی و تکنولوژی جدید و کمکی که این ابزارها می‌توانند در هویت‌یابی‌های جدید در زمان حاضر ارائه دهند، در عصر حاضر جریانی کاملاً جسورانه، قدرتمند و فراگیر شکل گرفته است که در سطوح متعدد به چالشگری ابعاد نظم تمدنی موجود مشغول هستند مبنای دینی یا معنوی این چالشها غیر قابل کتمان است. بنابراین دست کم می‌توان گفت اگر در یک یا دو قرن گذشته، عده‌ای محدود از افراد روشنفکر و دلسوز در اندیشه وحدت جهان اسلام و بازگشت به دین و دولت اسلامی بودند، امروزه توده‌های مسلمان، خواهان بازگشت به هویت دینی می‌باشند. اما نکته مهم این است که آیا می‌توان این زمینه‌های مساعد را به یک ساختار قابل لمس و کمابیش واحد تبدیل کرد؟

به باور احیاگرایان، با توجه به ماهیت تکاملی اسلام، فرایند ضابطه مند پدیداری تمدن، پیشرفت و توسعه فن آوری، تجدید حیات تمدن اسلامی در دوران معاصر به مراتب بهتر از گذشته، امکان پذیر می‌نماید. چون تمدن تجلی استعداد، توانایی، خلاقیت و فعالیت تدریجی بشر در طی زمان است. بر اساس

فلسفه تاریخ (سنت حاکم بر نظام آفرینش) و توانایی جهان اسلام، اگر بیداری اسلامی از ارزش‌های والای اسلام و اقدامات اصیل دوران رسالت الهام بگیرد، می‌توان به احیای مجدد تمدن اسلامی امیدوار بود. سیر صعودی معرفت اندوزی، طبعاً شکوفایی فرهنگ و تمدن اسلامی را در پی دارد؛ مشروط به اینکه بیداری اسلامی از عوامل انحراف درونی یا بیرونی مصون بماند.

گروهی دیگر از مخالفان تفکر احیاگرایی بر این باورند که دین تمدن ساز نیست و در نتیجه اسلام قابلیت تمدن سازی نخواهد داشت و علم تمدنی را نمی‌توان از دین استخراج کرد. می‌توان رویکرد دینی به تمدن داشت. البته برای گفت و گوی درونی و میان دینداران، ولی برای یک گفت و گوی بیرون دینی، ناکارآمد می‌نماید. کلیاتی مانند نظام اقتصادی را از دین می‌توان الهام گرفت ولی تفصیل آن و علم تمدنی را (همانند علم اقتصاد) نمی‌توان از دین و متون دینی استخراج کرد؛ زیرا این بحث ذیل علوم اجتماعی است و علم اجتماعی، علم بیرون دینی (فرامتنی) و برآمده از نوعی عقلانیت (سکولار یا دینی) انسانی است. (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۶: ۱۸)

در پاسخ باید گفت که مطرح شدن بحث تمدن ذیل علوم اجتماعی، دلیل نمی‌شود که تمدن یک موضوع غیردینی تلقی گردد. چه ملاک و معیاری وجود دارد که هر چه ذیل علوم اجتماعی مطرح شده باشد، برون دینی محسوب شود. و نیز به چه ملاک و معیاری علم اجتماع، فقط و فقط علم برون دینی است و دین پیرامون آن گفتمانی ندارد. استخراج نشدن موضوعات اجتماعی از متون دینی، با نبودن آن در دین، دو گزاره کاملاً متفاوت است. این مطلب مورد اذعان است که اسلام یک دین اجتماعی است و بسیاری از گزاره‌های آن خطاب به اجتماع است و نیز آداب و رسوم، دستورات اخلاقی، احکام و ... در قالب اجتماعی طراحی و ارائه شده است. بنابراین، دینی که احکامش بر مبنای اجتماع پی ریزی شده است، چگونه می‌تواند از مباحث علم اجتماعی که عهده دار حل مشکلات اجتماع است غافل باشد؟ در غرب دین به عنوان مسأله‌ای درک شده است که باید از امور سیاسی و قانونی شامل سیاست بین الملل و حقوق بین الملل برکنار باشد. با این وجود، همزمان با اوج گیری انتقادات از سکولاریسم طی دهه‌های اخیر، این روایت غالب از دین کنار گذاشته شده و اجماع جدیدی در حال شکل گیری است. این ایده که دین باید به عرصه روابط بین الملل بازگردانده شود، در بین بسیاری از دانشگاہیان و فعالان سیاسی رواج یافته است. (Shakman Hurd, 2012)

در بررسی منابع موجود در حوزه دین و روابط بین الملل، آنچه آشکارا دیده می‌شود موجی گسترده از مطالعاتی است که از آغاز دوره بازیگری دین به عنوان یکی از نقش‌های اول در صحنه سیاست جهانی خبر داده و به خوبی نشان می‌دهند که امکان نادیده گرفتن دین حتی در مناسبات سخت سیاست بین الملل نیز به شکل روزافزونی کمتر می‌شود. از دیدگاه آنها اسطوره‌هایی مانند نقش منفی دین در صلح جهانی، حقوق بشر، عدالت و آزادی نیز دیگر خریدار چندانی ندارد (Mavelli, 2011 And Bagge Laustsen, waver, 2000).

۱۵

«فصلنامه علمی-ترویجی

مطالعات

بیداری اسلامی

در واقع اسلام در مورد آنچه که فرای علوم صرف و ساخته‌های علمی است، دو نوع فرهنگ را به رسمیت شناخته و معتبر می‌داند. نخست فرهنگ برخاسته از پایه‌های ایدئولوژی اسلامی و دیگری فرهنگ‌های جاهلی برپا شده با روشهای گوناگون که البته همه این فرهنگها به پایگاه اندیشه نوع بشری و نه به پروردگار و میزان عدل او باز می‌گردد. فرهنگ اسلامی دربردارنده تمام زمینه‌های رشد فکری و بارور شدن واقعی نوع انسانی است. در این فرهنگ قواعد، پایه‌ها، برنامه‌ها، خصائل و ویژگی‌هایی وجود دارد که رشد و تعالی دائمی حیات را تضمین می‌کند. کافی است تا از نکات تجربی دقیقی که تمدن صنعتی عصر حاضر اروپا بر آن اساس بنا شده است، آگاه باشیم. تمدنی که برخلاف تصور برای بار نخست، در اروپا رشد نیافته بلکه این تمدن ابتدا در جوامع اسلامی، اندلس و مشرق شکل گرفت. ریشه این تمدن در ایدئولوژی اسلامی، رهنمودها و دقایق آن در جامعه نهفته است و به کمک تعالیم اسلام بارور شده و به مرحله حیات و طبیعت واقعی خویش رسیده است. (موتقی، ۱۳۷۸: ۱۱۴)

در حقیقت در شرایط کنونی دین دچار یک تجدید حیات جهانی شده که ریشه آن در تجربه نوسازی اروپا است. از آنجا که برای مردم در جهان جنوب، که بخش اعظم جمعیت جهان را هم شکل می‌دهند، «زندگی مؤمنانه» در کنار مسائلی مثل فقر جهانی، توسعه، تغییرات آب و هوایی و غیره مهم است و به عدالت و رهایی بشر ربط دارد، به رسمیت شناختن «زندگی مؤمنانه» در چهارچوب جهانی ناگزیر است و باید برای پیوند زدن مذهب به ایده کلان «رهایی بشر» تلاش کنیم (Thomas, 2010).

همانطور که سید جمال الدین اسدآبادی می‌گوید «دین مایه تمام نیک بختیهای انسان است پس اگر بر رکن‌های محکم و پایه‌های استوار گذاشته شده باشد، البته آن دین به یقین سبب سعادت همه مردم و رفاه کلیه انبای بشر خواهد گردید. به طریق اولی، موجب پیشرفتهای مادی و معنوی شده، شهر نشینی و تمدن را در میان پیروان خود بسط خواهد داد و همه دینداران را به تمامی کمالات جسمی و روحی نایل خواهد

گردانید.» به این ترتیب مسلمانان به واسطه آن عقایدی که از نیاکان خود فرا گرفته‌اند و بوسیله چیزهایی که در ذهن آنان از احکام اسلامی رسوخ کرده، فقط به کمی تنبه و بیداری نیاز دارند تا نهضت مهمی را شروع کنند و آنچه را که از دست داده‌اند دوباره به دست بیاورند و آن را نگهدارند تا در نزد خداوند به مقام پسندیده و شایسته برسند. تنها راه علاج بیماری ملت‌های اسلامی آن است که مانند گذشته نخست به قواعد اصلی دین خویش برگردند و احکام آن را دقیقاً اجرا کنند و با موعظه‌هایی که برای پاک ساختن دلها و مهذب نمودن اخلاق، در روشن کردن آتش غیرت و متحدالقول ساختن و بیدار کردن ارواح آنان برای بدست آوردن شرف و افتخار گذشته خویش مؤثر است، مردم را به سوی حقایق آن دین هدایت و ارشاد نمایند. (طباطبایی، ۱۳۸۴: ۸۹) به اعتقاد سید قطب نیز اسلام نه تنها با هیچ پیشرفتی مخالف نیست، بلکه ممکن‌ترین راه برای زیست انسانی در هر مکان و جامعه‌ای را در دسترس قرار می‌دهد. (سید قطب، ۱۳۸۰: ۴۲)

گروه دیگری از روشنفکران بر این باورند که اسلام تمدن ساز است، ولی آن‌ها در تمدن سازی دو مؤلفه را در نظر دارند. مؤلفه نخست، روح تمدن است که آن را محصول دانش دین می‌دانند و مؤلفه دیگر، پیکره تمدن است که معتقدند پیکره تمدن با دانش دینی ساخته نمی‌شود، بلکه با دانش تجربی حاصل می‌گردد. نکته مثبت این دیدگاه، پذیرش تمدن ساز بودن اسلام است که نتیجه آن متمدن بودن اسلام خواهد بود. اما نکته مهم در این نظریه این است که اسلام، توان ایجاد و تولید ساختار برای تمدن خویش را ندارد و برای تمدن سازی و تولید سیستم‌های تمدنی باید از ساختارهای تجربی ساخت بشر استفاده کند. این سخن ایشان که اسلام در تمدن سازی، محتوا (روح تمدنی) دارد، ولی ساختاری ندارد که این محتوا را در قالب آن بریزد و ارائه کند، قابل بررسی است. (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۶: ۱۱۹)

امروزه کلمه متمدن در دو مورد به کار می‌رود و یا به طور عام مفهوم نوعی از زندگی بشر را دارد که عنوان تمدن درباره‌ی نوع زندگی صدق می‌کند. مثلاً گفته می‌شود تمدن اسلامی، یا تمدن ایران باستان، یا تمدن اروپائی. کلمه متمدن نیز اگرچه امروز به مفهوم شخص تربیت شده نیز به کار می‌رود، ولی معمولاً به هر شخصی اطلاق می‌شود که در محیط تمدن پرورش یافته باشد، همچنین به هر جامعه‌ای اطلاق می‌شود که نوع زندگی آن، واجد شرایط تمدن باشد. تعبیر امروزی از متمدن هم بر متمدن بودن دین اسلام تأکید می‌کند، زیرا اسلام نوعی از زندگی را به جهانیان برای ارمغان آورده است که بخش عظیمی از جامعه بشری را تحت تأثیر قرار داده، به صورتی که سبک زندگی خود را بر اساس آموزه‌های اسلام، سامان دادند و این

رویکرد از خود نمادها، آثار، اخلاق، هنر، معماری، فرهنگ و ... به جای گذاشت که از آن به آثار تمدن اسلام تعبیر می‌شود. بنابراین، دین اسلام، هم تمدن دارد و هم تمدن ساز است. (سپهری، ۱۳۸۹: ۱۱)

از سوی دیگر سرزمین ایران نیز در طول تاریخ بارها گهواره تمدن و الگوی سایر ملل در راه رسیدن به تکامل مادی و معنوی بوده و پیشینه درخشان تمدن‌سازی و بالندگی فرهنگی را آزموده است. بنابراین سخن از برآمدن تمدن اسلامی در کشور ما با تکیه بر اسلام و انقلاب اسلامی و هویت ملی و با محوریت توحید و چنگ زدن به معارف اهل بیت (ع)، و در پرتو استقرار نظم و امنیت ملی و فرهنگی، چندان خیال‌پردازانه و دور از واقعیت نیست. کشور ایران با تاریخی بسیار درخشان و طولانی و تمدنی بسیار پیچیده و شگفت‌انگیز، در چهار راه تمدن‌های بزرگ بشری قرار گرفته و به لطف حفظ فرهنگ خاص خود که شگفت‌انگیزترین ویژگی ایرانیان محسوب می‌شود، از دیرباز تا کنون درخشان‌ترین محصولات تمدنی را به بشریت عرضه داشته است. ایران زمین در طول تاریخ پر فراز و نشیب خود به کرات طعم شکست‌ها و پیروزی‌های بزرگ را چشیده است؛ اما به تعبیر عبدالحسین زرین کوب، هر بار ققنوس فرهنگ پارسیان از زیر خاکستر بالیده و طرحی نو در انداخته است. امری که بسیاری از مورخین و محققین از آن به عنوان یک امتداد فرهنگی نام برده‌اند و این امتداد را چونان مشخصه ایرانیان در قیاس با سایر فرهنگ‌های مغلوب برجسته کرده‌اند. (زرین کوب، ۱۳۸۲: ۳۴۹)

در طول تاریخ ایران، حمله اعراب و اسلام آوردن ایرانیان به عنوان مهم‌ترین مقطع تاریخی شناخته می‌شود؛ چنانکه بر اساس این واقعه تاریخ ایران را به دوران باستان و دوران جدید تقسیم کرده‌اند. اگر چه در ظاهر به سبب این رویداد عظیم نوعی انقطاع در تاریخ ایران دیده می‌شود، با این حال باید یادآور شد که جامعه ایرانی در گذار از میراث باستانی خود که حدود هزار سال این مرز و بوم را به وحدت نسبی رهنمون ساخته بود، از طریق تطبیق خود با ارزش‌ها و هنجارهای جدید اجتماعی که منبعث از دین اسلام بود، تشکل و تمامیت خود را حفظ کرد و با رسیدن به تعادلی نوین از طریق ادغام‌پذیری اجتماعی به نوعی سازش اجتماعی و هویت دو وجهی دست یافت. در این چارچوب اگر چه پس از فروپاشی شاهنشاهی ساسانی در نیمه قرن هفتم میلادی، اعراب بیش از دویست سال بطور متوالی و بلا منازع بر ایران حکومت راندند و علیرغم آنکه مردم ایران اسلام آوردند و مذهبی را پذیرفتند که آداب نیایش و کتاب مقدس آن به عربی بود، با این حال نه تنها عرب نشدند، بلکه در گسترش و قوام تمدن اسلامی نیز نقشی به سزا ایفا کردند. حال این پرسش پیش می‌آید که چرا ایرانیان، همانند مردم عراق، سوریه و مصر که هر سه از

تمدنی کهن و پیشرفته نیز برخوردار بودند، زبان عربی را جانشین زبان خود نساختند و هویت عربی را برنگزیدند. این پرسش‌ها را می‌توان درباره تهاجم نظامی و استیلای مغول‌ها و ترکان بر ایران نیز مطرح نمود و در نهایت به دنبال پاسخی فراگیر گشت. (سنایی، ۱۳۸۹: ص ۱۸)

در حقیقت برخی از متفکران غربی معاصر نیز پیش‌بینی کرده‌اند که سده بیست و یکم، سده افول امریکا و قدرت‌یابی کشورهای نو همانند چین، روسیه، هند، ایران و مصر خواهد بود. به باور «آلن دونبوا» سده بیست و یکم که هم‌اکنون در آن به سر می‌بریم سده اولویت فرهنگ بر امور سیاسی و اقتصادی است و ملت ایران به پشتوانه فرهنگ ریشه‌دار و پربار خویش در سرنوشت امروز و فردای جهان نقشی تعیین‌کننده خواهد داشت؛ چرا که «سرنوشت جهان، نه در پیکار میان نیروهای راستگرا و چپگرا، لیبرالیسم و سوسیالیسم، بلکه در رویارویی نیروهای هویت‌گرا (دینی، قومی ملی) و نظام تکنیک سالار غربی امریکا رقم زده خواهد شد. (دونبوا، ۱۳۷۵: ۱۷) حتی طراح امریکایی نظریه برخورد تمدنها (هانتینگتون) معتقد است که در درازمدت غرب باید بیاموزد تا در دنیایی زندگی کند که تأثیر مقاومت‌ناپذیری که در ۲۰۰ تا ۳۰۰ سال گذشته داشته است را دیگر نمی‌تواند اعمال کند، نیز باید بیاموزد که خود را با دیگر تمدنها وفق دهد. (هانتینگتون، ۱۳۷۲: ۱۴۶)

حوزه جهان اسلام، پهنه وسیعی را از شمال آفریقا، خاورمیانه، شبه جزیره عربستان، شبه جزیره هندوستان، ایران و ترکیه و جنوب شرق آسیا در برمی‌گیرد. به لحاظ جغرافیایی این حوزه‌های تمدنی هر کدام از توانمندی‌ها گرفته تا نقاط ضعف خاص خود را دارا می‌باشند. اعتقاد بسیاری بر این است که استقرار مجدد وضعیتهایی که بتوان آن را تمدن اسلامی نامید امکان‌ناپذیر نیست، اما پرسش این است که این رسالت و پرچم این بار در کجا برافراشته خواهد شد؟ آیا انتظار بازگشت یک وضعیت بهتر اسلامی را باید از مغرب یا از مشرق جهان اسلام داشت؟ به عنوان مثال آیا این امر برای سایر مسلمانان و حوزه‌های تمدن اسلام، قابل پذیرش است که کشورهایی مانند مالزی یا اندونزی ادعا کنند که پیشتاز تمدن اسلامی هستند؟ و یا این بار هم منطقه خاورمیانه که همواره منشأ ادیان الهی بوده است می‌تواند مجدداً تمدن اسلامی را احیا کند؟ در این صورت، نقش ایران در این زمینه چیست؟ در هر حال واقعیتی که قابل پذیرش می‌نماید این است که ابتدا یکپارگی این حوزه‌ها باید در مسیر رشد و توسعه ملی خود، برای کشورشان نوعی تمدن یا مدنیت اسلامی محدود بنا کنند و آن‌گاه تدریجاً به یکدیگر گرایش یابند، نه آنکه اول یک وحدت سیاسی جامع برقرار شود و سپس طی یک حرکت دسته‌جمعی به بنای تمدن جدید اقدام شود، زیرا

تمایزات گسترده و عمیق قومی - سیاسی موجود اجازه نخواهد داد که جهان اسلام بدین نحو وارد عرصه جدیدی شود.

نکته مهم اینست که تمدن ایرانی اسلامی تنها یک شکل تاریخی مجرد نیست که از خاطرات و

آرمانهای پیشین سخن بگوید. تمدن ایرانی اسلامی، تلاشی برای رفاه و آسایش حال و آرزوی سعادت آینده، زندگی ساز و آینده نگر می باشد. هدف ایدئولوژی اسلام ایجاد امکان برای حفظ شرافت و احترامی در خور انسان برای تمام ابنای بشر است. اسلام برای امروز و فردای نوع بشر و بازیابی ارزش و شرف راستین آن دارای هدف و برنامه است تا بلندی مقام و علو مرتبه یابد و از جاهلیت و زندگی جاهلی که او را در مرحله ای از خواری و پستی حیوانی نگاه داشته، نجات دهد. حال چه زندگی ملت های پیشرفته صنعتی و مادی و یا زندگی عصر جاهلی ملل عقب مانده باشد. هدف اصلی را که بدان اشاره کردیم، هرگز انسان بدان نائل نخواهد شد مگر دورانی که تمدن اسلامی پایه گذاری شود. (سید قطب، ۱۳۸۰: ۶۰)

۱۹

دو فصلنامه علمی-ترویجی

مطالعات

بیداری اسلامی

الزّاهات نظری احیای تمدن اسلامی ایرانی

مجید کافی

نتیجه‌گیری

در این مقاله به عنوان یک مقدمه نظری بر جنبش احیای تمدن اسلامی ایرانی تلاش شد تا ملزومات تفکر احیاء تمدن ایرانی اسلامی مورد کاوش و تحلیل قرار گیرد. برای انجام این منظور، نخست در بخش اول علل و ریشه‌های زوال تمدن ایرانی اسلامی مورد بررسی قرار گرفتند تا این رویکرد انتقادی تاریخی محملی برای درک شرایط کنونی و بستری برای شناختن ضعف‌ها و نقصانها و در نهایت ارائه راهکارهایی برای احیا کردن تمدن اسلامی ایرانی باشد. پس از آن در بخش دوم، امکان سنجی احیای تمدن اسلامی ایرانی، انجام شد. هدف این بود تا دیدگاه‌های منتقدان پروژه احیاء تمدن ایرانی و سپس نقد شود تا از این طریق گرد خوش باوری و ناباوری از چهره جنبش احیای تمدن اسلامی ایرانی زدوده شده و آشکار شود که این فرایند نه تنها ممکن بلکه ضروری است.

با مرور مطالب یادشده می‌توان دریافت که احیای تمدن اسلامی، دور از واقعیت نیست و ظرفیت‌های مادی و معنوی اسلام و ایران آن قدر مهیاست که می‌توان با بازشناسی و تقویت آنها، بار دیگر شکوه و عظمت گذشته تمدن ایرانی اسلامی را بازیافت. در این راستا باید همه امکانات و توان مادی و معنوی کشور شناخته شده و با در پیش گرفتن استراتژی روشن و هدفمند، همه توان و نیرو را برای نوسازی تمدن ایرانی اسلامی به کار گرفته شود. به این ترتیب به نظر می‌رسد احیای تمدن اسلامی ایرانی ممکن و به راه انداختن جنبش احیای تمدن اسلامی ایرانی ضروری است. مهمترین علت زنده ماندن یک تمدن و جاودانگی آن این است که به صورت ریشه‌ای و بر اساس مبانی درست بنا شده باشد چرا که در واقع آنچه ماورایی و آسمانی است هیچ گاه از بین نخواهد رفت. ریشه تمدن اسلامی گسترده‌تر از دنیای مادی است و همین امر آن را فرازمانی و فرامکانی می‌کند و به ابدیت پیوند می‌زند و به همین علت هرگز از بین نمی‌رود و ماندگار باقی خواهد ماند. به طور معمول تمدن با صاحبان تمدن از بین می‌رود و به مرور زمان به دست فراموشی سپرده می‌شود، اما تمدن اسلامی نه تنها از بین نمی‌رود بلکه روز به روز دامنه گسترش آن بیشتر می‌شود. این نکته اگرچه امیدواری‌ها را افزایش می‌دهد اما در عین حال سنگینی بار مسئولیت را نیز به یاد ما می‌آورد. باید باور کنیم که نسل ما حامل یک مسئولیت تاریخی است. اگر این باور وجود داشته باشد با گرد آمدن همه توان و ظرفیتهای کشور و سازمانها و نهادهای گوناگون می‌توان چشم انتظار تحقق وعده بزرگ بود.

منابع فارسی:

- آدمی، علی، محمدباقر خرمشاد (۱۳۸۷)، در آمدی بر دانشگاه تمدن ساز اسلامی: بایسته‌های نظری، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- جمعی از نویسندگان (۱۳۸۶)، جستاری نظری در باب تمدن، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- خمینی، روح الله (۱۳۷۴)، ولایت فقیه، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- دورانت، ویل (۱۳۷۸)، تاریخ تمدن، مترجمان: ابوطالب صارمی، ابوالقاسم پاینده و ابوالقاسم طاهی، تهران: علمی و فرهنگی.
- زرینکوب، عبدالحسین (۱۳۸۲)، روزگاران، تهران: سخن.
- زیدان، جرجی (۱۳۸۲)، تاریخ تمدن اسلام، ترجمه‌ی علی جواهری کلام، تهران: امیرکبیر.
- سپهری، محمد (۱۳۸۹)، تمدن اسلامی در عصر امویان، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
- سنایی، مهدی (۱۳۸۹)، احیای تمدن ایرانی اسلامی، تهران: انتشارات کمیل.
- سید قطب (۱۳۸۰)، اسلام، ترجمه‌ی محمد شیرازی، تهران: نشر نور.
- صواف، محمد محمود (۱۳۷۲)، نقشه‌های استعمار در راه مبارزه با اسلام، ترجمه‌ی سید جواد هشترودی، تهران: فراهانی.
- قانع، احمدعلی (۱۳۷۹)، علل انحطاط تمدن‌ها از دیدگاه قرآن کریم، تهران: روشن.
- قربانی، زین العابدین (۱۳۷۰)، علل پیشرفت اسلامی و انحطاط مسلمین، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- لویون، گوستاو (۱۳۵۸)، تمدن اسلام و عرب، ترجمه‌ی سیدهاشم حسینی، تهران: اسلامیه.
- مظاهری، علی (۱۳۷۸)، زندگی مسلمانان در قرون وسطی، مرتضی رواندی، تهران: صدای معاصر.
- مطهری، مرتضی (۱۳۶۹)، نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر، تهران: صدرا.
- موثقی، سیداحمد (۱۳۷۸)، علل و عوامل انحطاط مسلمین در اندیشه‌های سید جمال الدین اسدآبادی، تهران: دفتر فرهنگ اسلامی.

- ولایتی، علی اکبر (۱۳۸۲)، پویایی فرهنگ و تمدن اسلام و ایران، تهران: نشر نی.
- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۲)، «نبرد گاه آینده»، کلک، شماره ۴۲.

منابع لاتین:

- Bagge Laustsen Carsten & Ole Wæver (2000). "In Defence of Religion: Sacred Referent Objects for Securitization" *International Relations*, Vol 29, Issue 3.
- Mavelli, Luca (2012). "Security and secularization in International Relations" *European Journal of International Relations*, Vol 18, Issue 1.
- **Shakman Hurd, Elizabeth (2013). "International politics after secularism" *Review of International Studies*, Vol 38, Issue 5.**
- Thomas, Scott (2010). "Living Critically and 'Living Faithfully' in a Global Age: Justice, Emancipation and the Political Theology of International Relations, *Millennium: Journal of International Studies*, Vol 39, Issue 2.

۲۲

دو فصلنامه علمی-ترویجی

مطالعات

بیداری اسلامی

سال پنجم، شماره دهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵

Theoretical Requirements for the Revival of The Islamic-Iranian Civilization

Majid Kaafi

Abstract:

This paper attempts to explore the essentials of thinking about the revival of Islamic-Iranian civilization as a theoretical introduction to the revival of Islamic-Iranian civilization. For this reason, in the first part, causes and roots of the decline of Islamic-Iranian civilization examined so that critical historical approach serve as a context for understanding the current situation and identify the weaknesses and deficiencies and finally presenting strategies for reviving Islamic Iranian civilization. Then in the second part, the feasibility of reviving Islamic civilization has been done. The author believes that the revival of Islamic Iranian civilization is not far from reality, and material and spiritual potential of Islam and Iran is available, so that by recognize and strengthen them we can once again recover.

Keywords: Revival of Islamic-Iranian civilization, Islamic-Iranian civilization, revival, Iran civilization